

خوانشی انتقادی از مطالعات جامعه‌شناسی در ایران ذیل اکنون تبارشناختی (با تاکید بر آثار و آراء دکتر ابراهیم توفیق)

علی خسروی، * ثریا معمار**

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۷/۱۷، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۱/۰۵)

چکیده

از آنجایی که مطالعات مربوط به مدرنیته ایرانی، و جامعه‌شناسی تاریخی، تاثیراتی مهم بر مطالعه سایر حوزه‌های مرتبط با مدرنیته از جمله وضعیت جامعه‌شناسی در ایران دارند شایسته توجه‌اند. دکتر ابراهیم توفیق یکی از جامعه‌شناسان ایران است که مطالعات جامعه‌شناسی و مدرنیته ایرانی را با رویکردی به جامعه‌شناسی تاریخی، بر تبارشناسی لحظه حال متمرکز نموده است. این مقاله در صدد تحلیل مطالعات ایشان به منظور فهم انتقادی مطالعات تبارشناختی از اکنونیتی است که نوع مواجهه با آن، وضعیت سنت، مدرنیته و جامعه‌شناسی را در ایران رقم زده است. به این منظور داده‌های ۲۷ اثر از توفیق، به شیوه اسنادی گردآوری و با روش مرور سیستماتیک، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. پایان‌بندی انتقادی فراتحلیل صورت گرفته درباره آثار و آراء توفیق؛ فقدان مطالعه مناسبات سیستماتیک میان دانش و سرشت قدرت مآب دانش، تقلیل روابط سیستماتیک میان دانش و اراده به قدرت، به مناسبات میان دانش و بلوک قدرت، تقلیل نظام دانش به محتوای دانش، تعلیق چگونگی گسست از گفتمان گذار، مغفول باقی گذاشتن بحران بازنمایی در رابطه میان نظام تولید دانش و وضعیت جامعه، غفلت از ناتوان سازی سوژه در گسست از خوانش گذرا از حال توسط نظریه پسااستعماری، نقد ایدئولوژی در سطح رفتاری به رغم باور به ضرورت نقد مبنای وجودی ایدئولوژی در سطح شناختی، قرار گرفتن نظریه حال در معرض پروبلماتیک نظریه تداوم و... را نتیجه می‌گیرد. این موارد از سویی منجر به

*. دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

** . دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

khosravia^{۸۹}@yahoo.com

soraya.memar^۷@gmail.com

رسمیت یافتن فردیت لحظه حال و از دیگر سو منجر به بازتولید تلقی تداوم و بی توجهی به انحطاط شده است. همچنین این امور از سویی منجر به هوشیاری نسبت به تبعات گفتمانی رویکرد پسااستعماری، و از سوی دیگر منجر به فرسایش سوژه در گسست از خوانش گذرا از لحظه حال توسط جامعه‌شناسی در ایران شده است.

مفاهیم اصلی: فردیت لحظه حال، تبارشناسی تلقی گذار، گفتمان پسااستعماری، مناسبات قدرت، هویت ناب، سوژه زدایی.

بیان مسئله

از آنجایی که مطالعات مربوط به مدرنیته ایرانی، و جامعه‌شناسی تاریخی، تاثیراتی مهم بر مطالعه سایر حوزه‌های مرتبط با مدرنیته از جمله وضعیت جامعه‌شناسی در ایران دارند شایسته توجه‌اند. دکتر ابراهیم توفیق^۱ یکی از جامعه‌شناسان ایران است که مطالعات جامعه‌شناسی و مدرنیته ایرانی را با رویکردی به جامعه‌شناسی تاریخی، بر تبارشناسی لحظه حال متمرکز نموده است. این مقاله در صدد تحلیل مطالعات ایشان به منظور فهم انتقادی مطالعات تبارشناختی^۲ از اکنونیتی است که نوع مواجهه با آن، وضعیت سنت، مدرنیته و جامعه‌شناسی را در ایران رقم زده است چرا که بنا بر موضعی بازاندیشانه، چگونگی رسمیت بخشیدن به حال، و همچنین محتوایی که ناظر بر این رسمیت بخشی است، خود در ایجاد امکان‌ها و امتناع‌های رسمیت بخش، منشا اثر است و به این ترتیب امتناع‌ها و نقض غرض‌هایی که مطالعات لحظه حال، از جمله مطالعات تبارشناختی توفیق، به آن گرفتار آمده‌اند در مقام مسئله‌ای که می‌تواند زنجیره‌ای دور شونده از رسمیت لحظه حال را سبب شود، در خور پژوهش و مطالعه است. گو این‌که پایان‌بندی انتقادی فراتحلیل^۳ صورت گرفته درباره آراء و مطالعات توفیق؛ فقدان مطالعه‌ی مناسبات نظام‌مند^۴ میان دانش و سرشت قدرت‌مآب دانش، تقلیل روابط سیستماتیک میان دانش و اراده به قدرت، تا حد مناسبات میان دانش و بلوک قدرت، تقلیل نظام دانش به محتوای دانش، تعلیق چگونگی گسست از گفتمان گذار، مغفول گذاردن بحران بازنمایی^۵ در رابطه میان نظام تولید دانش و وضعیت جامعه، غفلت از ناتوان‌سازی سوژه در گسست از خوانش گذرا از حال توسط نظریه پسااستعماری^۶، نقد ایدئولوژی در سطح رفتاری به رغم

۱. دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه گوتته فرانکفورت، مفتخر به اخراج از دانشگاه علامه طباطبایی در زمانه سفله‌پروری

۲. genealogical

۳. Meta-analysis

۴. Systematic

۵. The crisis of representation

۶. post colonial

باور به ضرورت نقد مبنای وجودی ایدئولوژی در سطح شناختی، قرار گرفتن نظریه حال در معرض پروبلماتیک نظریه تداوم و ... را نتیجه می‌گیرد. این موارد از سوی منجر به رسمیت یافتن فردیت لحظه حال و از دیگر سو منجر به بازتولید تلقی تداوم و بی‌توجهی به انحطاط شده است. همچنین این امور از سوی منجر به هوشیاری نسبت به تبعات گفتمانی رویکرد پسااستعماری، و از سوی دیگر منجر به فرسایش سوژه در گسست از خوانش گذرا از لحظه حال توسط جامعه‌شناسی در ایران شده است.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر فراتحلیل^۱ کیفی و از نوع مرور سیستماتیک^۲ می‌باشد. "امروزه فراتحلیل یا مرور سیستماتیک در بسیاری از حوزه‌های علم مورد پذیرش اجتماع علمی و سیاستگذاران سراسر دنیا واقع شده است واکاوی کیفی فرایند یا جریان میان‌رشته‌ای، چند پارادایمی، و چند روشی ... است که امکان بررسی عمیق و معنادار پدیده‌ها و فرایندهای اجتماعی را فراهم می‌کند" (فلیک، ۱۳۸۶). از آنجایی که فرم کلی پژوهش حاضر از حیث استراتژیک، فرم نظام‌مند می‌باشد سعی شده است که آن دست از آراء و آثار توفیق که در زمینه معرفت‌شناسی و یا جامعه‌شناسی معرفت و علم که در امتداد و توازی با مباحث مدرنیته ایرانی، تکینگی لحظه حال، تبارشناسی و ... مطرح شده‌اند مورد توجه قرار گیرند. مرور روایتی و سیستماتیک، از روش‌های موجود برای ارائه پیشینه‌های مطالعاتی است اما حتی نوع مروری آن نیز به شکلی کژریخت در پژوهش‌های داخلی صورت می‌گیرد زیرا متاسفانه آنچه به عنوان مرور روایتی در عموم تحقیقات در ایران صورت می‌گیرد بدون ربط محتوایی و منطقی و صرفاً به شکل پی در پی ارائه می‌گردد که بیشتر یادآور ماخذشناسی و اثرشناسی است تا مرور روایتی. روش مرور سیستماتیک و انتقادی در پژوهش‌های داخلی نیز بسیار کم شمار صورت می‌گیرد. پژوهش حاضر پیوسته نیم‌نگاهی به رعایت فاصله از رویه مرسوم مرور روایتی به منظور دستیابی به مرور سیستماتیک-انتقادی داشته است.

مولفه‌های شکلی و روش‌شناختی

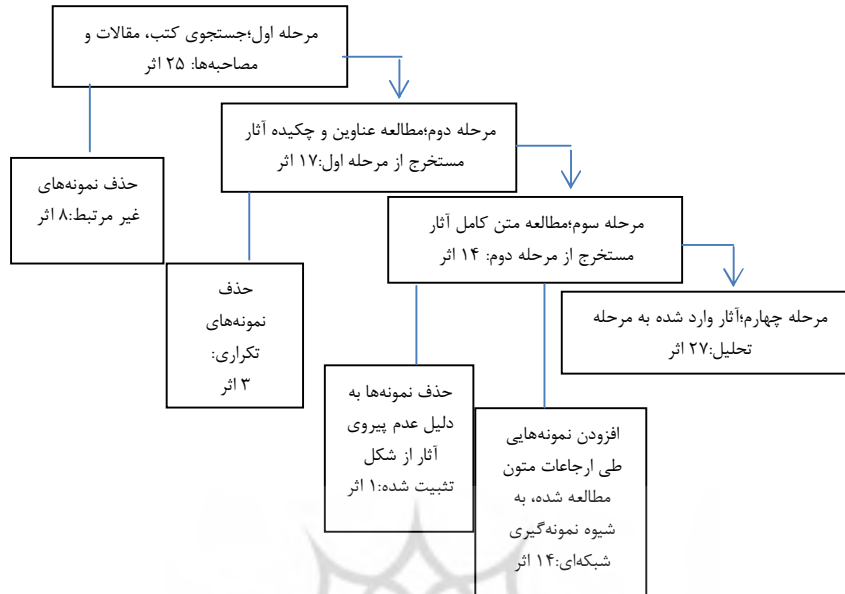
۱. فرم آثار تحلیل شده

آثاری که در این پژوهش مورد تحلیل قرار گرفتند شامل؛ ۱ کتاب، ۱۶ مقاله، ۶ مصاحبه و مناظره، و ۲ سخنرانی، نشست هستند. آثار جامعه‌شناس مذکور، در مراحل اولیه پژوهش، بیش از

۱. Meta-analysis

۲. Systematic review

این تعداد بودند که تعدادی از آن‌ها به دو دلیل؛ تکراری بودن آراء و محتوا، و همچنین مرتبط نبودن آراء و آثار با موضوع پژوهش حاضر، از میدان مطالعه حذف شدند. ضمناً در امتداد پژوهش، تعدادی دیگر از آثار توفیق بنا بر ارجاعات ایشان، به مطالعات افزوده شدند.



شکل شماره ۱: طرح‌واره فرایند گزینش مطالعات

۲. پراکندگی موضوعی آثار تحلیل شده

موضوعات مورد پژوهش در آثار انتخاب شده را می‌توان به مقولات زیر تشریح نمود؛

جدول شماره ۱: پراکندگی موضوعی آثار تحلیل شده

ردیف	موضوع	نمونه اثر
۱	مدرنیته	لهجه‌های مدرنیته، و...
۲	دانشگاه	درباره نظام دانش و...
۳	علم	تحلیل گفتمان روشن فکران ایرانی درباره علوم جدید، علوم انسانی ایرانی، به افق دهه ۸۰
۴	تاریخ	تاملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران، پرسش علل عقب ماندگی ما و فکر تاریخی نخبه‌گرا
۵	دولت	موانع اندیشیدن به دولت در ایران، تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، واقعه مشروطه و منطق امپراتوری، و...
۶	پسااستعمار	جامعه دوران گذار و گفتمان پسا استعماری

خوانشی انتقادی از مطالعات جامعه‌شناسی در ایران ذیل اکنون تبارشناختی (با تاکید بر آثار و آراء دکتر ابراهیم توفیق)

ردیف	موضوع	نمونه اثر
۷	روشنفکری	تبارشناسی روشنفکری در تاریخ مشروطه ایران، تحلیل گفتمان روشن فکران ایرانی درباره علوم جدید، و . . .
۸	جامعه	جامعه دوران گذار و گفتمان پسا استعماری
۹	جامعه‌شناسی	تاملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران، تأملی معرفت‌شناختی بر جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران، وضع‌شناسی آموزش علوم اجتماعی، دست در گریبان جامعه ناممکن، و . . .
۱۰	گفتمان	آسیب‌شناسی گفتمان‌های هویتی و علوم اجتماعی و . . .

لازم به ذکر است که جدول شماره ۱ نگاهی مانع به تقسیم‌بندی ارائه شده ندارد زیرا آثار مورد مطالعه در پژوهش حاضر در خصوص موضوعات مطرح شده همپوشانی چشم‌گیری دارند و اساساً به همین سبب نیز به‌منزله نمونه‌های پژوهش انتخاب شده‌اند.

۳. سایر ویژگی‌های آثار تحلیل شده

جدول شماره ۲: ویژگی‌های چندگانه آثار تحلیل شده

ردیف	سایر ویژگی‌های شکلی آثار مورد تحلیل	نوع	توضیحات
۱	قلمرو رشته‌ای	جامعه‌شناسی (جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی سیاسی)، تاریخ، علوم سیاسی، و مطالعات فرهنگی	
۲	روش‌های پژوهش	نظری و تحلیلی، عموماً مبتنی بر استراتژی تاریخ تفریدی، غالباً از حیث روش‌شناختی فاقد چارچوب نظری مصرح و داده‌های تجربی بسنده	
۳	فرضیه‌ها	عموماً فاقد فرضیه به شکلی تصریحی	در صورتی که قائل به ضمنی بودن فرضیه‌ها باشیم می‌توان فرضیه‌هایی را که از سوی توفیق دنبال و مطالعه شده‌اند در نظر گرفت. این فرضیه‌ها در بخش یافته‌های پژوهش حاضر مصرح شده‌اند
۴	تکنیک‌های جمع-	عموماً به شیوه اسنادی	

ردیف	سایر ویژگی‌های شکلی آثار مورد تحلیل	نوع	توضیحات
	آوری داده‌ها		
۵	رویکردها	تبارشناسی، تاریخ‌گرایی، پسااستعماری	
۶	استراتژی و پروژه علمی	پروپلمایز لحظه حال، تبارشناسی اکنون، به رسمیت شناختن لحظه حال در فردیت آن، تاکید بر تکینگی لحظه حال در عین نفی خوانش ناب گرا از آن، نفی تلقی ناب از سنت و مدرنیته، نقد قطبیت سنت/مدرنیته، جوهره‌زدایی از مدرنیته، جهت‌گیری به مدرنیته چندگانه، تحلیل ابعاد گفتمانی تلقی گذارانگار، نقد غیاب‌نگاری تاریخی، بازخوانی جامعه‌شناسی تاریخی، بازآوری تاریخ به کانون مطالعات جامعه- شناختی، افشای جهت‌گیری شرق شناختی علوم انسانی در ایران، تبدیل نظریه پسااستعماری به سازوکار گذر از گفتمان گذار و...	غالب استراتژی‌های یاد شده، در آثار توفیق تصریح نگردیده‌اند و استخراج این استراتژی‌ها بنا بر فراتحلیل صورت گرفته در پژوهش پیش رو صورت گرفته است
۷	مفهوم‌شناسی تاسیسی	غیاب‌نگاری (تاریخ غیاب)، گفتمان گذار، تعلیق جامعه، فردیت تاریخی	
۸	موضع انتقادی	منتقد نظریه گذار، منتقد پارادایم مدرنیزاسیون، منتقد قطبیت سنت/مدرنیته، منتقد فلسفه پیشرفت، منتقد تلقی ناب از هویت و علم و...، منتقد تاریخ‌نگاری نخبگی	

آن‌چه در جدول شماره ۲ آمد بخش نخست یافته‌های تحقیق حاضر می‌باشد که مشخصاً ناظر بر ویژگی‌های شکلی و روش شناختی مطالعاتی بود که توسط توفیق صورت گرفته‌اند. بخش نخست، چارچوب و مواد لازم جهت دست‌یابی به سطح دوم از یافته‌های تحقیق را در اختیار گذاشته است. در ادامه به بخش دوم از یافته‌های تحقیق پیش‌رو که متمرکز بر سطوح محتوایی آثار توفیق، و فراتحلیلی انتقادی بر آن‌هاست می‌پردازیم.

یافته‌های تحقیق

تبارشناسی از لحظه حال شروع می‌کند و توفیق نیز در صدد است از طریق تبارشناسی لحظه حال، لحظه حال را به رسمیت بشناسد. او لحظه حال را در اکنونیت آن بازخوانی می‌کند نه در

حداصل گذشته و آینده یا به مثابه امر در حال گذار، تا به این ترتیب از گفتمان گذار، فراتر رود. توفیق به‌طور مشخص در کتاب درباره نظام دانش (توفیق، ۱۳۹۶)، به توافقی عام اشاره می‌کند، که بر اساس آن علوم اجتماعی در ایران در وضعیت تاسیس و حتی پیشاتاسیس است (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۱) اما خود در موضعی انتقادی می‌نویسد؛ "حلقه اتصال همه متن‌های پیش رو در این کتاب تامل در دو پرسش است: چرا نظام دانش تاریخی - اجتماعی ما نمی‌تواند ایران اکتون را در فردیت تاریخی، به مسئله تبدیل کند؟ و شرایط امکان برون‌رفت از این وضعیت چیست؟" (توفیق، ۱۳۹۶: ۹). طرح این دو سوال در نقطه تقابلی توافق عام مذکور از آن رو طرح می‌گردد که ایشان معتقد است؛ "نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی ما لحظه حال را بر اساس دریافتی خاص از مفهوم گذار، که در گفتمان جامعه گذار میان سنت و تجدد تبلور خاص می‌یابد، به گونه‌ای ترسیم و مفهوم‌پردازی می‌کند که نه تنها تبارشناسی تاریخی و انتقادی آن، بلکه هر گونه تلاش در جهت فهم، تحلیل و تبیین آن ناممکن می‌گردد. از این رو، تبارشناسی لحظه حال مجزا از تبارشناسی نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی نیست" (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۱-۹). به این ترتیب توفیق، تبارشناسی لحظه حال را هم‌بافته با تبارشناسی نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی می‌داند و حتی تبارشناسی لحظه حال را موکول به تبارشناسی نظام تولید دانش معرفی می‌کند زیرا این نظام تولید دانش است که در ایران، با برداشت گذرا از لحظه حال و تقلیل آن به امری ژنریک، آن را به تعلیق در آورده است.

در همین ارتباط یکی از درخشان‌ترین تحلیل‌های توفیق را می‌توان در مصاحبه "علوم انسانی ایرانی، به افق دهه ۸۰، بحران یا سکون" (توفیق، ۱۳۹۰) مطالعه کرد. او همچنان دانش به معنی اعم و علوم انسانی به معنای اخص در ایران را برخوردار از کارکرد معرفی می‌کند اما به معنایی دو پهلو و خاص؛ "نمی‌توانم بگویم که چیزی وجود ندارد و دانشی تولید نمی‌شود. این نوع تولید دانش، بازتولید یک وضعیت اجتماعی خاص را امکان‌پذیر می‌کند. پس اتفاقاً کاملاً کارکردی و فونکسیونال است" (توفیق، ۱۳۹۰). گویی توفیق به‌ترتیبی نانوشته، به‌جای ایجاد دو قطبی کارکردی/کژکارکردی و سپس وارد شدن به چالش بی‌پایان کژکارکردی یا کارکردی بودن تولید دانش در ایران، دو قطبی کارکردی/کارکردی را به شیوه‌ای دلوزی تاسیس می‌کند و بازآرایی وضعیت جامعه توسط وضعیت جامعه‌شناسی را به کارکردی بودن دانش تعبیر می‌کند یعنی کارکرد وضعیت دانش در ایران را نمایش دادن وضعیت جامعه می‌داند اما با این قید که این نفس وضعیت دانش در ایران است که وضعیت جامعه را بازنمایی می‌کند. در واقع در این نگاه گویی وضعیت دانش در ایران سمپتوم و نشانگانی است که می‌توان از طریق آن و با سر نخ قرار دادن آن، به وضعیت جامعه پی برد زیرا دانش نمودی متن‌مند از جامعه‌ای است که آن دانش در آن تولید می‌شود. این مواجهه دلوزی، هجو آمیز و بن‌فکنانه با موضوع کارکردی یا کژکارکردی یا بی‌کارکردی بودن علوم انسانی در ایران از

سوی توفیق، نشان از ذهن خلاق او در ارائه صورت‌بندی بافتاری از نقد و بن فکنی^۱ دارد. توفیق از نقد نازل فراتر می‌رود و موضع بحث را به جایی بیرون از مجادله کارآمد یا ناکارآمد بودن علوم انسانی در ایران منتقل می‌کند و از پیش فرض کارکردی بودن علوم انسانی در ایران را می‌پذیرد اما اساس بنا بر تاکتیکی، گویی کارکرد مذکور را سمپتوماتیک بودن آن می‌داند. آلتوسر در مبحث خوانش سمپتوماتیک^۲، به شیوه‌ای عمل می‌کند که گویی اساساً هر نظریه را سمپتومی می‌داند که از یک پروبلماتیک^۳ حکایت دارد و خوانش سمپتوماتیک در پی کشف آن پروبلماتیک از طریق سرنخی چون نظریه به مثابه سمپتوم است. به این ترتیب گویی توفیق نظام دانش و از جمله جامعه‌شناسی را زبان ایضاح مستقیم و غیرمستقیم^۴ گفتمان گذار می‌داند یعنی جامعه‌شناسی از طرفی به‌طور مستقیم با مورد مطالعه قرار دادن لحظه حال می‌تواند زمان حال را ایضاح کند و از طرفی به‌طور غیرمستقیم و بنا بر خوانش گذرای که از لحظه حال داشته است می‌تواند بازنمای غلبه گفتمان گذار باشد. بنا بر قرائت توفیق، گفتمان گذار در ایران را می‌توان از طریق و همچنین از روی جامعه‌شناسی خواند. اما توفیق در این باره بحران بازنمایی را نادیده گرفته است. بازتولید گفتمان گذار توسط نظام تولید دانش و جامعه‌شناسی محتمل است اما با این قیدِ بلادرنگ که مرزی ظریف میان بازتولید و بازنمایی وجود دارد. بازنمایی، به هر حال لبه‌های امتداد و این-همانی را در جایی خم می‌کند زیرا هر چند جامعه‌شناسی و گفتمان گذار هر دو مبتنی بر نظام نشانه‌های زبان هستند اما در عین حال هر کدام گفتار، پارول^۴، و بازآرایی خود را از نظام نشانه‌های زبان^۵ دارند. به این معنا که جامعه‌شناسی، تلقی گذرا از حال را بنا بر نظام نشانه‌شناختی علم و دانش انجام می‌دهد و گفتمان گذار به معنای اعم بر اساس نظام دلالتی متفاوت خود، هر چند که در نتیجه هر دو تلقی گذار را بازتولید کنند. فی‌المثل جامعه‌شناسی تفسیری در ایران از لحظه حال، تفسیری دارد و فارغ از این که چه تفسیری دارد، از طریق نظام نشانه‌شناختی یا سنت تفسیر است که تلقی گذرا از لحظه حال را تثبیت یا متزلزل می‌کند و جامعه‌شناسی اثباتی در ایران نیز از لحظه حال تبیینی دارد و فارغ از این که چه تبیینی دارد، از طریق نظام نشانه‌شناختی و یا قواعد آزمون و تبیین است که تلقی گذرا از لحظه حال را آزمون، ایجاد یا رد می‌کند.

به این ترتیب اگر بنا باشد وضعیت نظام تولید دانش و یا جامعه‌شناسی، "بازنمای" گفتمان گذار باشد این امر موقوف به مطالعه نوع و چگونگی برساخت گذرا از حال توسط نظام دانش است. در غیر این صورت تشخیص این امر دور از ذهن است و از گزین گویه‌ای کلی و مبهم آنسوتر نمی‌رود زیرا

۱. Deconstruction

۲. Symptomatic

۳. Problematic

۴. parole

۵. langue

حتی ممکن است مطالعات جامعه‌شناختی، اتفاقاً حال به‌عنوان امری رسمیت یافته و هویت‌مند را مورد توجه قرار دهد گو این‌که داده است و تحقیقات متعدد درباره وضعیت فعلی گویای این امر است اما در عین حال همان تلقی گذرا را بازتولید کند. فی‌المثل تفسیری بودن دلالت‌های جامعه‌شناسی تفسیری در ایران که عموماً از نوع هرمنوتیک آلمانی است، خود، تلقی گذار را پیکره‌بندی مجدد می‌کند زیرا هرمنوتیک، به ماهو، چنان امر مورد تفسیر را رسمیت می‌بخشد که فوکو^۱، هرمنوتیک را در هر صورتی، بازتولید قدرت امر مورد تفسیر می‌داند و ضمناً به تعبیر فوکو، خاستگاه هرمنوتیک (فوکو، ۱۳۹۷) فارغ از نیت و عملکرد هرمنوت‌ها، رویت‌پذیر شدن و تعیین‌پذیری^۲ سوژه برای قدرت، و دیسپوزتیو یا نامتعیّن ماندن قدرت و نامفهوم ماندن آن است (Raffinsoe, ۲۰۱۴). به این ترتیب می‌توان هر هرمنوتیکی را هرمنوتیک خود یا خودشناسی دانست و این، تداوم سنت اعتراف در مسیحیت است. اعتراف سکولار، پایگان همه علوم انسانی است زیرا علوم انسانی شناخت انسان را برای قدرت میسر و آن را متعین می‌کند؛ بنابراین سخن بر سر علوم انسانی خوب و بد یا هرمنوتیک خوب و بد نیست. اگر این نوع جامعه‌شناسی تفسیری، تلقی گذار را مورد تفسیر قرار دهد، فارغ از نوع تفسیرش، ناخواسته آن را بازتولید کرده است و حتی نه تنها نقش گفتمان به معنای اعم بلکه نقش گفتمان گذار در جعل چنین تلقی خاصی را نیز نادیده گرفته است مگر آن‌که تفسیر، دست‌کم سازوکاری برای پی بردن به چگونگی برساخت معنا باشد تا از این رهگذر چگونگی برساخت قدرت‌مآبانه معنای گذار برای لحظه حال آشکار گردد، دست‌کم همچون سنت فرانسوی هرمنوتیک تاریخی. اما در ایران عموماً تفسیر نه مکانیسم که هدف تلقی می‌شود از جمله فی‌المثل در پدیدارشناسی به عنوان یک رویکرد مسلم در پارادایم تفسیری که نوع ایرانی آن عموماً توصیف‌گر محض، و نهایتاً معنایاب است اما معناکاو و شوتسی^۳ نیست و چگونگی یا فرآیند برساخت آن معنای تحصیل شده را نمی‌کاود و از شی فی‌النفسه^۴ تخلیه شده است و در نتیجه ساختار تکوین معنای گذاری از اکتون را در نمی‌یابد و به تبارشناسی هم‌ره نمی‌برد، به رغم این‌که مقدمات آن را فراهم می‌کند.

جامعه‌شناسی پوزیتیویسم خام در ایران و عدم جهش‌اش به رئالیسم انتقادی نیز به سبب اثباتی بودن است که قوانین تعمیم یافته‌ای را به لحظه حال تحمیل می‌کند و تکینگی لحظه حال را قربانی بلندپروازی‌های کلان روایتی خود می‌کند و به این ترتیب خواسته یا ناخواسته در نقطه مقابل تلقی

۱. علت این‌که به فوکو ارجاع می‌دهیم این است که به‌نظر، سایه تبارشناختی آراء فوکو بر متون و گفتار توفیق وزنی چشمگیر دارد.

۲. positive
۳. dispositive
۴. Exomologesis
۵. Alfred Schutz
۶. noumenon

گذرا از لحظه حال، تلقی مستمر و تکرار شونده از اکنون را ایجاد می‌کند که عملاً نتایج یکسانی به بار می‌آورد زیرا تلقی گذرا، و همچنین تلقی مستمر و آگزیوماتیک از اکنون، هر دو؛ مطالعه لحظه حال را یک بار برای همیشه از دستور کار خود خارج می‌کنند؛ یکی به سبب میرا و گذرنده بودنش، دیگری به سبب بدیهی و مکرر بودنش. ضمن این که پوزیتیویسم خام، اکنون را با معیار یا استاندارد عام می‌سنجد و اکنون ایران را در یگانگی آن به رسمیت نمی‌شناسد و چون وضعیت فعلی ایران با مدرنیته معیار یا سنت معیار، همخوانی و قرابت ندارد بنابر این موضوع مطالعه نیز قرار نخواهد گرفت.

جامعه‌شناسی انتقادی اما، چگونگی دیگری در تقویت تلقی گذار و یا در اخراج آن از دستور کار مطالعاتی دارد. سرشت انتقادی این نوع از جامعه‌شناسی، در هم‌افزایی با ایدئال‌گرایی تاریخ پر حسرت ایرانی، به غلیظ شدن پیرنگ انتقادی آن در ایران انجامیده و اتوپیاگرایی را به هسته اصلی دستگاه فکری جامعه‌شناسی انتقادی تبدیل کرده است. این دستگاه فکری هر چه به سرحدات اتوپیاگرایی نزدیک تر می‌شود ارتباطش با "واقعیت"، بیش از پیش سست می‌شود و به شکل بی‌پرده و غیرهژمونیکی از ایدئولوژی ره می‌برد. اختلال در ارتباط با دنیای بیرون و واقعیت مصطلح، اتفاقاً وجه انتقادی جامعه‌شناسی را در معرض گذار از حال و اکنون قرار می‌دهد که به خودی خود می‌تواند آسیب‌زا نباشد و به تغییر و تحول کمک کند اما به هر حال، گذرا بودن لحظه حال را نه تنها بازتولید می‌کند بلکه گذر از حال را به سبب داشتن خوانش آسیب‌شناختی از آن، حتی تمنا نیز می‌کند، زیرا لحظه حال را تنها در وجه سلبی آن مطالعه می‌کند و مطالعه اکنون در کلیت آن را بلاموضوع می‌داند. ضمن این که این نوع تفکر انتقادی تغلیظ شده با تاریخ حسرت، گاه حتی وجود و تحقق سوژه را ممتنع می‌کند و آن را قربانی نقد ساختارها می‌کند. سوژه‌زدایی توسط جامعه‌شناسی انتقادی در کشورهایی که آن‌ها را استبدادزده و استعمار شده می‌دانیم، سوژه را در تغییر وضعیت حال حتی به فرض سلبی بودنش، ناتوان می‌سازد و بی آن که سوژه را در برابر ساختار به رسمیت بشناسد، صرفاً گذار از لحظه حال را از او مطالبه می‌کند زیرا جامعه‌شناسی انتقادی در ایران عموماً پروژه علمی خود را از نقطه‌ای پس از مطالعه حال تاسیس کرده است. یعنی مطالعه حال را برای نقد آن چندان ضروری نمی‌داند بلکه صرفاً نقد آن را ضروری می‌داند. به این ترتیب همواره لحظه حال؛ آشفته و فاسد و آسیب‌زاست مگر آن که عکس آن ثابت شود.

البته توفیق نیز در آسیب‌شناسی ادبیات انتقادی؛ دخالت‌گری و تعیین تکلیف‌های حوزه سیاست برای حوزه علم، بوروکراتیسم حاکم بر آکادمی، عدم شکل‌گیری اجتماعات و پارادایم‌های علمی، فقدان مکاتب فکری و برنامه‌های پژوهشی، درجا زدن در معرفت‌شناسی دوران سنت و چیرگی

رتالیسم خام و... را که از سوی جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران از موانع تاسیس جامعه‌شناسی تلقی می‌شود (توفیق، ۱۳۹۶: ۹)، در ضمن پذیرش، ناشی از همان تلقی گذارانگار از جامعه‌شناسی معرفی می‌کند و بر این باور است که وقتی به هر دلیلی از جمله دلایل فوق جامعه‌شناسی در ایران را در مرحله گذار بدانیم آنگاه آن را تاسیس نیافته و در وضعیت پیشاتاسیسی تلقی می‌کنیم و در نتیجه نگاه انتقادی جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران نیز در ورطه همان تلقی گذار افتاده است زیرا جامعه‌شناسی را در ایران تاسیس نیافته و در مرحله گذار می‌انگارد.

توفیق همچنین عامل بنیادین در استقرار تلقی گذار را در مقاله "جامعه دوران گذار و گفتمان پسااستعماری" (توفیق، ۱۳۹۰) مانعی شناخت‌شناسانه دانسته است و آن مانع شناخت‌شناسانه نیز مشخصاً غلبه پارادایم مدرنیزاسیون بر علوم اجتماعی است و بر همین اساس او را می‌توان از منتقدین فلسفه پیشرفت دانست. او در همایش "روش‌شناسی مطالعات فرهنگی" (۱۳۸۷) در سخنرانی خود با عنوان؛ "مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم فرهنگی در سنت آلمانی" (توفیق، ۱۳۸۷) نیز غلبه پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی را که می‌توان نمودهای مدرنیزاسیون در فضای آکادمیک ایران دانست آنچنان موثر و عمیق می‌داند که حتی صرف تاسیس مطالعات فرهنگی در ایران را برای برون‌رفت از سیطره مدرنیزاسیون بسنده نمی‌داند زیرا به باور او ما حتی در صورت تاسیس مطالعات فرهنگی نیز همچنان در مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود قائل به پوزیتیویسم هستیم. آنچه درباره تاکید توفیق بر مخاطرات غلبه پارادایم مدرنیزاسیون گفتیم در بخشی از سخنان او در همایش مذکور تصدیق می‌گردد؛ "غلبه بی‌چون و چرای پوزیتیویسم و امپریسیسم سخیف بر علوم اجتماعی/جامعه‌شناسی، آن را به مانعی بر سر راه فهم و تبیین تجربه مدرنیته ما کرده است، یعنی کارکردی که بنا بر تعریف از آن انتظار می‌رود. اما صرف برپایی رشته مطالعات فرهنگی، برون‌رفتی از این وضعیت را نوید نمی‌دهد، آنگاه که ما از تامل در بنیادهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم اجتماعی گریزانیم" (توفیق، ۱۳۸۷).

غلبه همین پارادایم منجر به تلقی جامعه‌شناسی به مثابه وضعیتی در حال گذار شده است و در ادامه، جامعه‌شناسی در ایران را غیر تاریخی کرده است و به همین سبب توفیق در مصاحبه‌ای با عنوان "جامعه‌شناسی ما ضد تاریخی است" می‌گوید؛ "جامعه‌شناسی، شدن را توضیح می‌دهد... جامعه‌شناسی تاریخی اصطلاحی غلط است چرا که جامعه‌شناسی اگر تاریخی نباشد اصلاً جامعه‌شناسی نیست...". (توفیق، ۱۳۹۳) و در مقاله؛ "تاملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران" (توفیق، ۱۳۹۲) نیز مخاطب را به تامل در خصوص خصلت غیر تاریخی جامعه‌شناسی در ایران دعوت می‌کند. از جمله پی آمدهای غلبه پارادایم مدرنیزاسیون در نظام معرفتی ایران به نظر ایشان، علاوه بر غیر تاریخی شدن علوم انسانی و جامعه‌شناسی، و سترون ماندن مباحثی همچون مطالعات فرهنگی، تقویت نظریه گذار است.

به این ترتیب توفیق را به اعتبار عموم آثارش می‌توان صاحب نظریهٔ پروبلماتیک اکنون و منتقد نظریهٔ گذار، چه در خصوص جامعهٔ ایران و چه دربارهٔ نظام دانش و علوم اجتماعی در ایران دانست زیرا ایشان در امتداد مخالفت با توصیف گذارگونه از جامعهٔ ایران بر اساس دوتایی سنت/مدرنیته، معتقد است که مشکل علوم اجتماعی نیز این است که خود را معرفتی در حال گذار می‌انگارد و پی‌آمد چنین تلقی و انگاشتی را ناممکن شدن فهم علوم اجتماعی از خود می‌داند. به نظر می‌رسد مقصود ایشان این است که چون امر گذرا، امری مبهم، مغشوش، ناپایدار، و نه چندان شایسته برای تحلیل امور است پس تامل در خصوص آن امر ممتنع می‌گردد. ایشان در خصوص عامل مسدود کنندهٔ تامل، از تامل در باب دولت در ایران گرفته تا تامل در باب علوم اجتماعی و همچنین تامل در خصوص جامعهٔ ایران در مقاله "موانع اندیشیدن به دولت در ایران" (توفیق، ۱۳۹۶) می‌گوید: "در نظام آکادمی علوم اجتماعی ما پرسشی که در ذهنمان به وجود می‌آید بلافاصله در یک منطق اینهمانی پاسخ داده می‌شود. در واقع گویی تعریفی از دولت یا نظام سیاسی در ذهن داریم و فقط می‌کوشیم نشان دهیم اموری که با آن‌ها روبه‌رویییم با این تعریف خوانایی دارند یا نه و از این‌جا به نوع خاصی از تفاوت می‌رسیم. اما در واقع این تفاوت، تفاوت در خود نیست، بلکه تفاوتی از معیار است. بعد گفته می‌شود که با وجود انقلاب مشروطه و کپی‌برداری از دولت مدرن، چیزی که ما داریم یک شبه‌مدرنیسم بیشتر نیست اتفاقاً به یک معنا براساس این فرمولاسیون می‌توانیم بگوییم که هیچ چیز جدیدی اتفاق نیفتاده است. در نظریه‌های مدرنیزاسیون تامل بر سر این است که چه کنیم تا این صورت بر محتوا تفوق پیدا کند و محتوا را تغییر دهد یا نیروهایی را تقویت کند که حامل محتوای دیگری هستند." (توفیق، ۱۳۹۶). به نظر می‌رسد مقصود توفیق این است که تاسیس دولت مدرن در پی مشروطیت نشانه‌ای است بر این که ایران به مدرنیته ورود کرده است نه آن که در حال عبور از آن باشد. گویی او در پرتو تئوری تجربهٔ مدرنیته، خود را در نقطه تقابلی این تئوری قرار می‌دهد که؛ شرط عام ورود به عصر مدرن تاسیس ساختارهای مدرن است و نه وارد کردن امر مدرن. زیرا متوقف شدن به محتوای مدرن، مدرن شدن را در پی نخواهد داشت. ضمن این که گویی به نظر او تاسیس دولت مدرن در ایران خود تاسیس فرم مدرن است. اما ضمن تایید وقوع مدرنیتهٔ خاص ایرانی باید گفت؛ بحث تقدم مدرنیزاسیون به مدرنیسم مسئله مهمی است که حتی به‌رغم پذیرش مدرنیتهٔ ایرانی همچنان اهمیت خود را حفظ می‌کند زیرا به هر "تقدیر"، مدرنیزاسیون برای کشورهایی چون ایران که خاستگاه عصر مدرن نیستند مقدم بر مدرنیسم بوده است و دقیقاً همین تقدم، در نوع تجربه ایرانی از مدرنیته نقش کلیدی داشته است و چه بسا تلقی گذار نیز ناشی از این همین تقدم و تاخر باشد. ولی این که ایشان تاسیس دولت مدرن را بدل از فرم مدرن و یا بدل از مدرنیسم می‌گیرند به نظر تا حد بسیاری درست است زیرا دولت مدرن علاوه بر آن که در ایران نخبه‌گرایانه بود و عموماً روشنفکران و نخبگان آن را تاسیس نمودند اما مورد حمایت جریان‌های سیاسی و فکری و

نیروهای اجتماعی و بسیاری از اقشار حتی برخی جریان‌های مذهبی نیز فرار گرفت و فی‌المثل ستارخان و باقرخان و ... با حمایت‌های اجتماعی توانستند آن را تا مقطعی تضمین و تمدید کنند.

ایشان در امتداد رد نظریه گذار در مصاحبه موانع اندیشیدن به دولت در ایران می‌گوید: "وقتی شما چنین رویکردی دارید و می‌گویید هیچ اتفاقی نیفتاده یا اگر هم افتاده به دلیل تداوم سنت امکان رسیدن به سرمنزل مقصود وجود ندارد و همچنین ما در دوران گذار از سنت و رسیدن به تجدد هستیم، این یعنی که بگویید تاریخ ما تاریخ سکون است و هیچ دینامیسمی در آن وجود ندارد. با این تعبیر شما بلایی بر سر لحظه حال می‌آورد که باوجود مواجهه با پدیده‌های متفاوت و جدید، عملاً این لحظات را مهم نمی‌دانید و آن‌ها را از حوزه تامل علمی بیرون می‌گذارید" (توفیق، ۱۳۹۶). توفیق بر همین اساس در نشست "بررسی و نقد آثار همایون کاتوزیان" (توفیق، ۱۳۹۵)، برداشت خطی و بدون تحولات و یا بی توجه به تحولات تاریخ ایران را مورد نقد قرار می‌دهد و آثار این چینی را غیاب‌نگاری می‌نامد زیرا تاریخ بلندی از سکون و یک نواختی حاکمیت استبدادی و جامعه مکرر را می‌نگارد و این امر امکان تحلیل تاریخی را ناممکن می‌کند و این فروکاستن تحلیل تاریخی به غیاب‌نگاری را مشخصاً کاستی جامعه‌شناسی تاریخی در کشور، از آن نوع که کاتوزیان انجام می‌دهد می‌داند. شاید بتوان بر اساس دیدگاه ایشان، نظریه امتناع اندیشه طباطبایی را پی‌آمد همین نوع نگاه به جامعه ایران و اندیشه در ایران دانست زیرا اگر طباطبایی رای به امتناع اندیشه در ایران می‌دهد توجه ندارد که چنین امتناع و انسدادی نه نتیجه تاریخ بلند و چند صد ساله پس از حمله تازیان و یا نتیجه نگاه خوش بینانه تداوم فرهنگی در تاریخ اندیشه ایران، بلکه بیشتر ناشی از تلقی هر مرحله به مثابه مرحله‌ای گذارا بوده است که البته به این اعتبار می‌توان گفت توفیق و طباطبایی هر دو و به‌رغم مخالفت‌هایشان در ممکن یا ممتنع بودن اندیشه، یک روایت را با دو صورت‌بندی ارائه می‌کنند. فی‌المثل می‌توان با برداشتی توفیقی-طباطبایی گفت؛ نگاه گذارانگار ایرانیان و نخبگان به حمله و سیطره تازیان و مغولان و ...، سبب ساز عدم مطالعه علل انحطاط در کتب و منابع متفکران ایرانی و در نتیجه، انسداد اندیشه و یا سبب وضع حال ما شده است. به‌عبارتی، مقطعی دانستن سلطه ایلغار-فی‌المثل - گذرا دانستن دوره انحطاط، سبب گردیده که هر اکتونی را گذرا و مقطعی دانسته و در نتیجه در باب آن نیندیشیم. گویی توفیق و طباطبایی هر دو دست به‌نوعی تبارشناسی و روندپژوهی زده‌اند اما با دو سیر شبه علی متفاوت. طباطبایی گذاری بلند از تاریخ، آن‌هم تاریخ نخبه‌گرای اندیشه را لازمه تتبع برای فهم ایران و اندیشه ایران می‌داند و انسداد اکتون را محصول نظریه تداوم و بی‌توجهی به مطالعه علل انحطاط می‌داند، و توفیق تاریخ نزدیک را بستر منتج به اکتون می‌داند و وضعیت اکتون و انسدادش را محصول گذاری دانستن وضعیت فعلی ایران و علوم اجتماعی کنونی در ایران می‌داند. به‌نظر می‌رسد آنچه توفیق در خصوص

۱. البته تعبیر تاریخ نزدیک از توفیق نیست و متعلق به‌نگارنده تحقیق حاضر است و با این تعبیر می‌توان تاریخ مورد نظر توفیق را از اصطلاح "تاریخ بلند مدت" و همچنین اصطلاح "تاریخ در دسترس" متمایز کرد.

طباطبایی و فریدون آدمیت با عنوان تاریخ غیاب مطرح می‌کند (توفیق، ۱۳۹۷) مشمول خود ایشان نیز می‌شود منتها طباطبایی بر غیاب بلند مدت اندیشه و خرد در تاریخ ایران اصرار دارد و توفیق بر غیاب نزدیک و اخیر، و البته غیابی گذرا، که با رخدادها و گسست‌هایی موقت چون مشروطه و انقلاب ۵۷ و... به‌حضور بدل می‌شود. اما سوال نگارنده متن حاضر این است که آیا در حال گذار دانستن غیاب توسط توفیق، خود نوعی مفرط از گذارانگاری نیست؟ و به این ترتیب آیا طبق نقد خود ایشان به تلقی گذار از جامعه و اندیشه در ایران، می‌توان گذاری دانستن گذار را پروبلماتیک نظریه ایشان دانست؟ زیرا گذار از سنت به مدرنیته یکی از انواع گذارانگاری‌هاست اما انواع دیگری از گذارانگاری نیز محتمل است از جمله؛ گذار از تلقی گذارانگار به تلقی رسمیت حال. و آیا می‌توانیم رد کردن گذاری بودن هر مقطعی خود مبتنی بر پیش فرضی همچون تلقی تداوم است؟ منظور ما دقیقاً این است که اگر با نگاه طباطبایی به موضوع بنگریم آنگاه مقاطعی که به‌نظر توفیق گذاری نیستند بلکه تداوم و بازآرایی گذشته و آینده‌اند (همچون مشروطه)، ما را به تلقی تداوم می‌کشاند و چه بسا این خود آسیبی کمتر از تلقی گذار نداشته باشد. زیرا چه بسا داشتن تلقی تداوم از اکنونی که به‌نظر دیگران گذراست، همانا نظریه تداوم باشد که منجر به عدم احساس ضرورت برای مطالعه حال می‌شود و مطالعات جامعه‌شناختی و علوم انسانی را به جهاتی دیگر می‌برد. این امر را می‌توان پروبلماتیک نظریه توفیق دانست زیرا ناخواسته همان چیزی را رقم می‌زند که منتقد آن است. به‌عبارتی غلبه بر تلقی گذار نباید سبب گردد که نظریه تداوم تقویت شود زیرا در این صورت نتیجه یکسان است. هم تلقی گذاری از مقاطع و هم تلقی استمراری و تداومی از اکنون، مطالعه اکنون را به‌حاشیه می‌راند. یکی به سبب این که برای اکنون هویت قائل نیست و دیگری به این سبب که برای اکنون تداوم هویتی قائل است. بنابر این مهم آن است که توفیق برای حل پروبلماتیکی چون لغزیدن به‌سمت نظریه تداوم بتواند "چگونگی" گسست از تلقی گذار را ایضاح کند. فی‌المثل اگر گسست در عصر مشروطه را دال بر تحقق اکنون دانسته است، چگونگی این دلالت را آشکار کند. چگونه شد که نیروهای اجتماعی یا نخبگان یا... در عصر مشروطه توانستند از تلقی گذار گسستی نسبی کنند، و به تعبیر خود ایشان باید آن امر وجودی که حال و همچنین گسست از آن را ممکن می‌کند شفاف کنیم تا آن‌گاه بتوانیم به رغم خطا دانستن نظریه گذار، و تاکید بر عدم خلوص اکنون، آن را از آسیبی چون انگاره تداوم مستثنی کنیم. اگر رسمیت یافتن اکنون، قطب دیگر نظریه گذار، یعنی نظریه تداوم را بازتولید کند نتیجه همچنان بلاموضوع شدن مطالعه اکنون خواهد بود. صرف این که برداشت گذاری از حال را پروبلماتیک حال بدانیم و در عین حال برای حفظ جایگاه سوژه، امکان گسست از این گذارانگاری را محفوظ بدانیم و از نگاه کلبی مسلکانه و امتناعی امثال طباطبایی پرهیز کنیم مشکلی را حل نخواهد کرد، مگر آن که چگونگی امکان گسست سوژه را مصرح سازیم. در غیر این صورت صرفاً شان علمی و بی‌طرفانه گوینده نظریه اکنون را حفظ کرده‌ایم. دست‌کم بنابر نگاه هستی‌شناختی ایشان و با توجه به‌تاکید بسیار مهم ایشان بر بردن محور معارضه از ایدئولوژی،

به‌امکان‌سازی برای ایدئولوژی، و تغییر جهت حمله تفکر انتقادی^۱ از قدرت و ایدئولوژی، به‌مبنای وجودی قدرت و ایدئولوژی، می‌توان به چگونگی سوژه شدن و گسست از تلقی گذار نائل شد. از جمله امکان‌های وجودی، امکان‌های بنیادینی است که نظام دانش یا بافت اجتماعی معرفت خواسته یا ناخواسته در اختیار قدرت قرار می‌دهد. منظور، استفاده یا سوء استفاده بلوک قدرت از معرفت نیست بلکه منظور جوهره و اراده به‌قدرت معرفت به‌خودی خود است. اراده معرفت به‌قدرت، امری وجودی است که توانسته است عامه و خاصه را در مشروطیت قادر به گسست از تلقی گذاری کند. همان تلقی گذاری که در ایران همواره فلج‌کننده سوژه در برابر قدرت بوده است. ایشان سعی داشته است که در کتاب درباره نظام دانش به‌توصیف و تحلیلی از امکان‌سازی‌هایی که نظام دانش در ایران برای قدرت و ایدئولوژی فراهم نموده است دست یابد که البته بیشتر به نقد ایدئولوژی ره برده است تا افشای امکان‌سازی‌های وجودی نظام دانش برای ایدئولوژی. ایشان از این امکان برخوردار بود که بجای امکان‌سازی‌های معرفت به‌مثابه دستاویز قدرت، به امکان‌سازی‌های معرفت به‌مثابه دستمایه قدرت، همچون تئوری "اراده به دانستن" فوکو پردازد اما چنین نکرده است. در نگاه نخست و از پی مواجهه اولیه با کتاب درباره نظام دانش به‌نظر می‌رسد که ایشان به شیوه‌ای تبارشناسانه سعی در آشکارسازی رمزگان دانش بر اساس الگوی کتاب نظام اشیاء (بودریار، ۱۳۹۴) بودریار^۲ و یا نظم گفتار (فوکو، ۱۳۷۸) فوکو^۳ داشته است اما در ادامه، از این موضع فاصله گرفته است و به سمت نقد مداخله قدرت در دانش سر خورده است زیرا مرز بین افشای امکان‌سازی‌های دانش به‌مثابه دستمایه قدرت، با افشای امکان‌سازی‌های دانش به‌مثابه دستاویز^۴ قدرت، به غایت باریک و لغزنده است. اگر توفیق موفق به برهنه کردن سرشت قدرت‌مآبانه‌ی دانش به معنای اعم و به مثابه امکان‌ساز وجودی تحقق قدرت می‌شد و از صرف افشای مناسبات و روابط میان قدرت و

۱. ایشان بر همین اساس فی‌المثل در نشست نقد و بررسی کتاب تئاترکراسی در عصر مشروطه می‌گوید: "وقتی راجع به یک دستگاه گفتمانی و یک نظام دانش بحث می‌کنیم که یک ساختار قدرت را بازتاب می‌دهد در واقع در حال صحبت درباره جایگاه‌های سوژگی هستیم، راجع به وجودی که مهم نیست خود را به چه نوعی ابراز می‌کند... آن جایگاه وجودی که چنین موضع و چنین گفتمان‌سازی یک ساختار قدرت را امکان‌پذیر می‌کند موضوع بحث است... اگر این کار را نکنیم دچار نقد ایدئولوژی می‌شویم. نقد ایدئولوژی درست عکس موضع رانسیری است" (توفیق، ۱۳۹۷)

۲. Jean Baudrillard

۳. Paul Michel Foucault

۴. دو مفهوم دستاویز قدرت و دستمایه‌ی قدرت توسط نگارنده تحقیق حاضر جهت تمایز میان نقد قدرت با نقد اراده به‌قدرت وضع گردید زیرا سخن گفتن از خدماتی که دانش برای تئوریزه کردن قدرت ارائه می‌کند یک چیز است و پایگاه وجودی قدرت‌مآبانه دانش، به خودی خود، چیز دیگری. اولی به‌نقد ایدئولوژی و نقد محتوای دانش می‌پردازد. به‌عنوان نمونه‌ای تئوریک می‌توان به‌نقد هربرت مارکوزه بر تئوری سرکوب و تمدن فروید و نقش تئوریزه‌کننده آن تئوری برای رایش سوم، و یا به‌نقد پایگاه وجودی دانش و به‌نقد رمزگان و لانگ دانش به‌مثابه اراده‌ای به‌قدرت توسط فوکو اشاره نمود.

دانش فراتر می‌رفت آنگاه می‌توانستیم نگاه او را ناظر بر امکان‌های وجودی قدرت بدانیم اما چنین اتفاقی در آثار ایشان کمرنگ است و سقف نظام‌مندی آراء ایشان دیدن مناسبات میان قدرت و دانش بوده است اما به مناسباتی که میان اراده به قدرت موجود در بطن دانش، با خود دانش موجود است ره نبرده است. به نظر بایسته می‌آید که علاوه بر دو ساحت الف) معرفتی و شناختی یا متنی، و ب) محیطی و اجتماعی و سیاسی یا بینامتنی، ج) ساحت سومی که وجودی و جوهرین دانش است را مورد توجه قرار دهیم تا مناسبات میان این سه ساحت تا حد امکان شفاف و تئوریزه گردد. هر چند که توفیق نیز در چهار مقاله "تبارشناسی روشنفکری در تاریخ مشروطه ایران" (ناطق، توفیق، ۱۳۹۲) "تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران تاملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری" (ناطق، توفیق، ۱۳۹۶)، "واقعیه مشروطه و منطق امپراتوری" (توفیق، ۱۳۹۲) و "از جامعه‌شناسی سیاسی تا جامعه‌شناسی دولت" (توفیق، ۱۳۸۷) سعی داشته است که آن امر وجودی را از طریق تعلق روشی خود یعنی تبارشناسی، تدقیق نماید اما موضوع هیچ کدام از این چهار نوشتار مشخصا دانش و معرفت و علم در ایران نبوده است. دریغ که در مقالات ایشان با موضوع واکاوی وضعیت علم و معرفت در ایران و همچنین در کتاب نظام دانش، به اندازه چهار مقاله مذکور که موضوعاتی غیر از علم و معرفت دارند، به امکان‌های وجودی پرداخته نشده است مگر ذکر این گزاره تعمیم یافته و کلی که گذرا دانستن وضعیت جامعه‌شناختی به مثابه امری وجودی، تامل در باب جامعه و سایر امور را ممتنع کرده است. این در حالی است که در مقالات یاد شده به شکلی منظم‌تر، مناسبات خاص قدرت را آن عامل وجودی تلقی نموده است که یکی به انتشار قدرت، دیگری به مشروطه و تاسیس دولت مدرن و دیگری به نهضت ملی شدن صنعت نفت و گفتمان بروکراتیک منجر شد و همچنین همین امر وجودی به سبب تغییر در آن مناسبات، موجب زوال دولت مدرن و نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز شد. هر چند که وجودی دانستن این امر توسط توفیق خوانش محقق تحقیق حاضر از مقالات مذکور است و خود ایشان به وجودی بودن مناسبات قدرت اشاره مصرح ننموده است اما گویی توفیق در مقاله "تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران سعی داشته است در مسیر مطالعه چگونگی تکوین جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، شکل‌گیری جنبش ملی شدن صنعت نفت را با ارجاع به مناسبات جدید قدرت میان نیروهای درون دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری جهانی تحلیل کند. نویسندگان این مقاله می‌نویسند "اکنون بر اساس این روش، پدیدآیی نهضت ملی شدن نفت، به مثابه فرآیندی از یک شدن تاریخی را در مناسبات قدرت میان دولت، جامعه و سرمایه‌داری بین الملل مورد تحلیل تبارشناسی قرار می‌دهیم. نیمه اول دهه ۱۳۲۰ و مناسبات قدرت میان دولت، جامعه و سرمایه‌داری را براساس رمززدایی و خطوط گریز نیروهای اجتماعی با تأکید بر جنبش‌های دهقانی، کارگری و منطقه‌ای مبتنی بر قلمروزدایی از زمین، سرمایه و تمرکز مورد بررسی قرار می‌دهیم" (ناطق، توفیق: ۱۳۹۶: ۱۶۱). ضمناً توفیق گویی به منظور آشکار نمودن همان امر وجودی که رخدادها را محقق می‌کند در مقاله

دیگری با عنوان "تبارشناسی روشنفکری در تاریخ مشروطه ایران"، به بررسی جامعه‌شناختی اهتمام روشنفکران در ساخت نخستین دولت مدرن در ایران پرداخته‌اند. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که معرفت‌های متفاوت شکل گرفته در هر گفتمان و کردارهای گفتمانی ناشی از آن‌ها در درون مناسبات قدرت، زمینه‌های چرخش گفتمان‌های روشنفکری به گفتمان‌های بوروکراتیک و به دنبال آن تغییر نظام سیاسی را در نوعی عدم استمرار تاریخی فراهم آورده است. توفیق در مصاحبه‌ای با عنوان "از جامعه‌شناسی سیاسی تا جامعه‌شناسی دولت" نیز بر انتشار قدرت در عصر کنونی تاکید می‌کند که خود می‌تواند ضرورت نگاه سیستماتیک و توجه به مناسبات میان انواع قدرت‌های منتشر را یادآور شود. او می‌گوید؛ "مناسبات قدرت جامعه‌شناسی کلاسیک، قدرت را متبلور شده در ساختار دولت می‌داند، در حالی که در دوران جدید. . . ساختار قدرت در فرایند جهانی شدن و جنبش‌های اجتماعی، در ساختارهای مختلف اجتماعی سرشکن شده است" (توفیق، ۱۳۸۷: ۴-۵). اگر مقالات پس از سال ۱۳۹۲ را که به‌منزله نمونه بیان شد در ارتباط سیستماتیک با نظریه عمومی توفیق که پروبلماتیک گذار نامیدیم قرار دهیم آن‌گاه می‌توان گفت، به‌نظر می‌رسد مناسبات قدرت در نظرگاه توفیق نقشی وجودی در گسست از تلقی گذار یا گرفتاری در آن دارد و او ذیل برنامه و پروژه‌ای علمی و از طریق تبارشناسی، فارغ از میزان موفقیتش، در صدد آشکار نمودن همین نقش است. شاید به همین سبب است که او در نوشتار دیگری با عنوان؛ "واقع‌مشروطه و منطق امپراطوری" بار دیگر خوانش نگارنده تحقیق حاضر از آراء توفیق را تقویت می‌کند که فهم مناسبات قدرت برای فهم چرایی و چگونگی وضعیت ایران در همه زمینه‌ها اعم از دولت و علم و جامعه و ... اهمیت و ضرورت دارد. ایشان در این نوشتار با اتکاء بر آراء آلن بدیو^۱ در خصوص "رخداد"^۲ (بدیو، ۱۳۹۵ و ۱۳۸۸) سعی دارد که علت تبدیل نشدن مشروطه به‌رخدادی که نظمی دیگرگون و خلاف آمد عادت را بر پا کند و گسست از نظریه گذار را سبب شود، در بطن مناسبات میان قدرت در عصر مشروطه جستجو کند نه در عوامل موثر بدون توجه به مناسبات میان آن‌ها. ایشان در این نوشتار مهم بر نقش مناسبات سه جانبه میان مجلس شورای ملی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و انجمن‌های شهری در پیروزی انقلاب مشروطه و زوال این مناسبات به عنوان عامل ناکام ماندن این انقلاب می‌پردازد و بجای توجه صرف به تاسیس مجلس که عموماً از سوی سایرین به‌مثابه دستاورد اصلی مشروطه معرفی شده است، به مناسبات مجلس با سایر منابع قدرت توجه می‌کند و می‌نویسد؛ "مهم‌ترین ویژگی این مقطع کوتاه، نه تشکیل مجلس شورای ملی، بلکه مراوده‌ای است که میان این مجلس با انجمن‌های شهری حامل انقلاب، از یکسو و از دیگر سو با انجمن‌های ایالتی و ولایتی شکل می‌گیرد" (توفیق، ۱۳۹۲). می‌توانیم بگوییم به‌نظر می‌رسد که فقدان توجه به همین مناسبات سیستماتیک در جامعه‌شناسی است که نظریه گذار را تقویت کرده است. شاید بر همین اساس است

۱. Alain Badiou

۲. event

که توفیق به ترتیبی نانوشته، در ادامه تاکید بر آسیب‌های نظریه گذار، در صدد یافتن علت تبارشناختی تقویت این نظریه است و آن علت همانا غفلت گذاردن نگاه نظام‌مند به امور است اما توفیق خود نیز تا پیش از سال ۹۲ در عموم آثار و مقالات خود نسبت به اهمیت نقش مناسبات قدرت در وضع امور ایران کم توجه بوده است. فی‌المثل در مقاله‌ای که در سال ۹۱ نوشته است و در ادامه به آن می‌پردازیم نشانی از توجه به مناسبات قدرت را نمی‌بینیم. توفیق در مقاله "تأملی معرفت‌شناختی بر جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران" (جوادی؛ توفیق، ۱۳۹۱) با نگاهی پروبلماتیک به این رشته دانشگاهی در پی تاملی در وضعیت آن برای فهم شرایطی است که منجر به تکوین یا عدم تکوین سنت فکری حاکم بر جامعه‌شناسی آکادمیک شده است. یافته‌های این تحقیق بیانگر آن است که؛ "ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران از نظم و منطق خاصی برخوردار است، چنان که علی‌رغم فقدان پارادایم، سنت اندیشگی، مکتب، رویکرد و روش‌های مطرح در جامعه‌شناسی جهانی، سازوکارهای بازتولید خود را درون این نظم ساختاری کاملاً شناخته و با قدرت اعمال می‌کند، به‌طوری که قادر بوده کنشگران آگاه این حوزه را با وجود دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد، آن‌گونه درون خود جذب و هضم کند که در راستای اهداف و ارزش‌های غایی ساختار هدایت شوند، یعنی پذیرش و توقف در منطق گذار به‌مثابه منطق حاکم بر ذهن کنشگران عرصه جامعه‌شناسی" (توفیق؛ جوادی، ۱۳۹۱: ۸۴). اما توفیق در این مقاله که پیش از سال ۱۳۹۲ نوشته است، مناسبات سیستماتیک قدرت را که نقشی کلیدی در غلبه نظریه گذار بر جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان داشته است مغفول باقی گذاشته اما در امتداد زیست‌کار علمی خود به ضرورت این نگاه وجودی که همانا مناسبات قدرت است واقف شده است. اما صرف نظر از ضعفی چون فقدان نگاه سیستماتیک - به‌مثابه امری وجودی - در برخی از آراء و آثار ایشان آنچه در خور توجه است باور ایشان به امکان‌هایی وجودی برای تاسیس و کارآمدی نمودن جامعه‌شناسی در کشور است زیرا ایشان به ترتیبی ناگفته و نانوشته، عامل اساسی و بنیادین تاسیس معرفت علمی را طرح سوالی می‌داند که علم پاسخی به آن سوال خواهد بود. شاید ایشان متأثر از پوپر که اساس هر نوع معرفتی اعم از معرفت علمی و معرفت عامه را طرح سوال و سپس حل مسئله می‌داند (پوپر، ۱۳۹۷) و یا شاید متأثر از دلوز^۱ باشد که مسئله را مولد معرفت معرفی می‌کند (پیتون، ۱۳۸۷)، در مصاحبه "وضع‌شناسی آموزش علوم اجتماعی، دست در گریبان جامعه ناممکن" (توفیق، ۱۳۸۹) مشکل علوم انسانی در ایران را ناشی از آن می‌داند که کلیت این معرفت در مسیر پاسخ‌گویی به پرسش عباس میرزا پس از شکست از روسیه تزاری تکوین یافته است و آن پرسش "چرا عقب افتاده‌ایم؟" می‌باشد و راه چاره نیز در کندن از این پرسش و نجات دادن معرفت از مسئولیتی چون پاسخگویی به این پرسش، و طرح این پرسش به‌جای آن است که جامعه کنونی ایران به‌رغم فقدان سایر عواملی که می‌تواند مسبب تداوم آن باشد چرا و چگونه همچنان تداوم یافته است؟. ایشان در مصاحبه فوق

۱. Gilles Deleuze

الذکر می‌گوید: "از آنجایی که تأکید کردم هیچ امر نابی وجود ندارد! ... ما هم در مقابل جامعه‌ای قرار داریم که اگر دقیق نگاه کنیم باید بگوییم این امکان‌پذیر نیست، اما چرا تداوم می‌یابد؟" (توفیق، ۱۳۸۹: ۲۶) و در ادامه تأکید می‌کند که "به همین سبب ما دقیقاً در نقطه‌ای هستیم که علوم اجتماعی می‌تواند پدید آید" (توفیق، ۱۳۸۹: ۲۸). رویکرد توفیق با سنت‌های آغازین جامعه‌شناسی سازگار به‌نظر می‌رسد. علاوه بر این‌که از نظر توفیق شرط نخست تاسیس جامعه‌شناسی، ایجاد پرسش مذکور است، شرط ثانویه نیز یافتن پاسخ در خود جامعه است. محتمل است و به‌نظر می‌رسد که ایشان منطق یا بوطیقای مختص جامعه را برای پاسخ دادن به آن سوال در نظر دارد همان‌طور که دورکیم توصیه می‌کند جامعه را به‌مثابه شی‌فی‌النفسه در نظر بگیریم نه آن‌که راز وجود و استمرارش را در اموری بیرون از منطق جامعه، همچون دین به‌مثابه امری غیربرساختی (لاهوئی) و ... جست‌وجو کنیم. این احتمال با مطالعه مقاله "وضع‌شناسی آموزش علوم اجتماعی، دست در گریبان جامعه ناممکن"، قوت می‌گیرد. به هر روی آن علت وجودی و بنیادینی بنیادینی که به باور توفیق سبب ساز انسداد امور در ایران شده است نظریه گذار است. در واقع پاسخ نخبه‌گرایانه تاریخ ایران به سوال سلبی و مکرری چون؛ چرا شکست خوردیم؟، در حال گذار بودن جامعه بوده است. اما از نظر توفیق انسداد محصول همین نوع پاسخ و تلقی گذار است. از انسداد تأمل در باب دولت گرفته تا انسداد تاریخ‌نگاری و علوم اجتماعی به طور کلی. ایشان در خصوص نقش بنیادین نظریه‌ی گذار در مسدود کردن تأمل درباره‌ی دولت، در مصاحبه‌ی "موانع اندیشیدن به دولت در ایران" بر این باور است که در پی تلقی گذارنگار؛ "در واقع اراده به دانستن در شما به‌وجود نمی‌آید" (توفیق، ۱۳۹۳) و در خصوص تأثیر همین نظریه‌ی گذار، بر انسداد علم تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران در مناظره "تاریخ‌نگاری آکادمیک" می‌گوید؛ "تاریخ‌نگاری ما در وضعیت بن‌بست خودساخته‌ای قرار دارد. از طرفی از همان آغاز ذیل این پرسش شکل می‌گیرد که گذشته را چگونه باید خواند که رفع عقب‌ماندگی و رسیدن به قافله تمدن را امکان‌پذیر سازد. از طرف دیگر، محبوس کردن گذشته در یک تاریخ‌نگاری سنت‌گرایانه و شرق‌شناسانه، هرگونه امکان گفت‌وگو با این گذشته

۱. به‌نظر می‌رسد منظور ایشان از امر ناب همان امر نابی است که برخی چون سیدجواد طباطبایی در ایران‌شهری جست‌وجو می‌کنند. امر نابی چون عصر طلایی پیش از ورود اسلام به ایران یا امر نابی که برخی چون کچوییان در سایه جامعه‌شناسی اسلامی و بومی در پی آنند. امر نابی چون عصر طلایی تمدن اسلامی. اما از نظر توفیق به‌درستی هیچ امر نابی در کار نیست زیرا ایران پیش از تجدد و یا ایران پیش از اسلام نیز در شکل ناب و خالص قابل تصور نیستند بلکه آن‌ها نیز آمیخته با عناصری بیرون از خود بوده‌اند و به‌منزله اموری خودماندگار ممتنع هستند.

۲. این احتمال با مطالعه صفحه ۲۶ مقاله ایشان با عنوان وضع‌شناسی آموزش علوم اجتماعی، دست در گریبان جامعه ناممکن، قوت می‌گیرد. ضمناً شاید ایشان بر همین اساس، بر تفکیک سنت آمریکایی جامعه‌شناسی از سنت آلمانی در مصاحبه‌ای تأکید می‌کند؛ "سنت آمریکایی که حوزه‌های جامعه‌شناسی را از یکدیگر متمایز می‌کند و سنت آلمانی که جامعه را در کلیتش پیرو یک منطق کلی می‌داند" (توفیق، ۱۳۸۷: ۴).

را از ما گرفته است" (توفیق، رحمانیان، ۱۳۹۱: ۱۷). توفیق در باب رسوب تاریخ‌نگاری در نوشتن تاریخ مردان بزرگ در مصاحبه دیگری با عنوان؛ "پرسش علل عقب ماندگی ما و فکر تاریخی نخبه‌گرا" (توفیق، ۱۳۹۴) نیز سخن گفته است و خوانش فشرده نگارنده تحقیق حاضر از مصاحبه مذکور این است که منظور ایشان این بوده است که میل تاریخ‌نگاری به نوشتن تاریخ‌نخبگان حکایت از تکنیکی دارد که تاریخ‌نگاران برای غلبه بر تقابل سنت (گذشته) با مدرنیته (آینده) دارند. آن‌ها سعی دارند که با نوشتن تاریخ‌نخبگان در تاریخ ایران امکان‌هایی را برای مدرن شدن فراهم کنند و با این پیش‌فرض که وجود نخبگان و مفاخر گذشته و آراء نخبگی در تاریخ ایران می‌تواند عنصری باشد که ما را به مدرنیته تخصصی و نخبه‌گرا پرتاب می‌کند و به این طریق مرحله گذار را طی می‌کنیم. این نوع نخبه‌گرایی ضمناً بر تلاش برای شکل‌گیری جایگاه سوژه دلالت دارد. در جامعه‌ای که امکان‌ها و انگیزه‌های اندکی برای سوژه شدن در اختیار دارد شاید بتوان از طریق برجسته کردن نخبگان تاریخ ایران به مثابه سوژه‌های تاریخ ایران، جایگاهی برای سوژه شدن را فراهم نمود اما به‌باور توفیق نتیجه کاملاً معکوس خواهد بود زیرا از اساس به کار بردن تکنیکی چون نوشتن تاریخ‌نخبگان به‌منظور سوژه شدن و مدرن شدن صورت می‌گیرد و پاسخی است به سوال چرا عقب مانده‌ایم؟ در حالی که چنین سوالی ما را در مقام مقایسه با آنانی که عقب نمانده‌اند قرار می‌دهد و شرق‌شناسانه و اروپامدارانه است، بنابر این پرسش فوق از اساس غلط است. اگر این نوع نگاه توفیق را را یکی دیگر از مباحثی که او در خصوص مدرنیته مطرح می‌کند قرار دهیم می‌توانیم بگوییم چنین مقایسه‌ای وجود تجربه‌ای واحد از مدرنیته را پیش‌فرض گرفته است و جامعه را از فردیت تاریخی‌اش تخلیه کرده است در حالی که هر جامعه‌ای تجربه‌ای تکنیک از مدرنیته و لجه‌ای منحصر به فرد از مدرنیته دارد و باید بر اساس نوع و چگونگی این تجربه و همچنین فردیت تاریخی‌اش وضعیت خود را ارزیابی و تحلیل کند نه بر اساس مقایسه مذکور. توفیق سعی دارد که جامعه‌شناسی تاریخی را از گرایش آنگولاساکسون آن، آن‌چنان که در کتاب بینش و روش جامعه‌شناسی تاریخی (اسکاچپول، ۱۳۸۸) اجرا شده است جدا کند و تطبیق و مقایسه به‌عنوان روش رایج در این گرایش را عاملی معرفی کند که به‌تحریف جامعه‌شناسی تاریخی منجر شده است در حالی که کاملاً برعکس، جامعه‌شناسی تاریخی ذیل سنت کلاسیک و وبری، مطالعه تکنیکی تاریخی است نه مقایسه انواع امور که مبتنی بر فرضیه وحدت و فقدان تکنیکی است. آنچه قرائت نگارنده تحقیق حاضر از مقصود توفیق را تقویت می‌کند مطالعه این بخش از کتاب درباره نظام دانش می‌باشد که؛ "مقایسه امکان طرح پرسش تاریخ را از ما سلب می‌کند زیرا در رویکرد تطبیقی، جایی یا تمدنی را مبنا قرار می‌دهیم و بقیه را با آن می‌سنجیم. . . این‌جا فروکاهشی پدید می‌آید و امکان خوانش پدیده‌ها در خاص‌بودگی و بی‌همتا بودنشان از میان می‌رود" (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۵). برای توفیق وضع جامعه‌شناسی نیز بر همین منوال و مشابه با تاریخ‌نگاری در ایران است زیرا آن نیز نه فقط به‌سبب شرق‌شناختی بودنش بلکه به سبب غلبه نظری I گذار ناکارآمد است. ایشان

در سخن‌رانی؛ "شرق‌شناسی و جامعه‌شناسی شرقی" (توفیق، ۱۳۹۷) بر این نکته تاکید دارد که؛ جامعه‌شناسی در ایران گرفتار مشکلاتی است که ریشه آن مشکلات این تصور است که جامعه‌شناسی علمی نوپاست بنابر این در حال گذار به وضعیتی تکامل یافته است. ضمناً در گفت‌وگویی با عنوان؛ "مشکل علوم اجتماعی پیوند آن با شرق‌شناسی است" (کچوییان؛ توفیق؛ قانع‌ی راد، ۱۳۹۰) به درستی بر ممتنع بودن خلوص حال از تاریخ انگشت می‌گذارد و علوم اجتماعی را قادر به مطالعه فرد تاریخی می‌بیند و بر این امر تاکید دارد که این فرد تاریخی را نباید در علم جامعه‌شناسی، به شیوه و نگاهی شرق‌شناختی مطالعه کرد، اما او نیز متأسفانه از این پیش‌تر نمی‌رود و به مرحله بعد ورود نمی‌کند که این نگاه شرق‌شناختی خود می‌تواند ابزاری کارآمد برای مطالعه فرد تاریخی از روی متنی تحریفی چون متن شرق‌شناسی باشد زیرا این نگاه شرق‌شناختی اگر بازنمای صادق فرد تاریخی نیست چه بسا گونه و شکل و الایش یافته یا بینامتنی آن باشد و بتوان از روی آن، شرقی تاریخی را فهمید. به نظر می‌رسد که مواجهه برخی از جامعه‌شناسان ایرانی همچون توفیق با متون (به معنای اعم آن و نه صرفاً متن نوشتاری) منقطع است و از اساس میان متون، قطع رابطه‌ای خاص را قائلند و یا در آن سوی طیف همچون برخی از جامعه‌شناسان قائل به رئالیستی‌ترین و تحلیلی‌ترین نوع رابطه‌ی میان متون، یعنی رابطه‌ی بازنمایانه متن ادبی و سینمایی و هنری و... با جامعه هستند^۱. فارغ از این موضوع، ایشان به‌طور کلی دو خصیصه ماهیتی جامعه‌شناسی را در وقوع تلقی گذار در ایران موثر می‌داند و می‌نویسد؛ "این مسئله ناشی از دو چیز است: متن‌مندی جامعه‌شناسی و ریشه داشتن جامعه‌شناسی در شرق‌شناسی" (توفیق، ۱۳۹۶: ۷۳). جامعه‌شناسی امری متن‌مند و بافتاری است بنابر این وقتی جامعه‌ای در حال گذار تلقی می‌شود متعاقباً جامعه‌شناسی متوطن در متن و بافت جامعه نیز در حال گذار تلقی خواهد شد. شرق‌شناختی بودن جامعه‌شناسی نیز بر عقب مانده بودن شرق و ایران، و در حال گذار بودنش به سمت غرب و توسعه از آن دست، دامن می‌زند. اما فارغ از علل ماهیتی جامعه‌شناسی، ایشان در فصل پنجم کتاب درباره نظام دانش با عنوان "مدرنیته ایرانی جدی گرفته نشده است" (توفیق، ۱۳۹۶) به عامل مهمی که مختص جامعه‌شناسی در ایران است اشاره می‌کند و آن، غفلت از تجربه تکینه مدرنیته در ایران است که خود ناشی از کانالیزه شدن علوم انسانی و جامعه‌شناسی مذکور در مسیر پاسخ به سوال چرا عقب مانده‌ای می‌باشد. در حالی که توصیه ایشان این است که متاثر از وبر که وظیفه علوم اجتماعی را مطالعه یک پدیده در خاص بودگی آن می‌داند (به نقل از توفیق، ۱۳۹۶: ۱۴۶)، به جای پیش فرض گرفتن عقب‌ماندگی به‌عنوان وضعیت ایران، قائل به تجربه خاص مدرنیته به‌عنوان وضعیت ایران باشیم. به نظر می‌رسد آن وضعیتی که دیگران به عقب‌ماندگی سنت از مدرنیته تعبیر می‌کنند فارغ

۱. عموماً سه نوع رابطه میان متون در نظریه‌های موجود طرح گردیده است؛ بازنمایانه، بینامتنی، تصعید یافته.

از صدق و کذب آن، توسط توفیق لهجه خاص مدرنیته^۱ در ایران تعبیر می‌شود. توفیق در این باره می‌گوید: "روشنفکران ما به گونه‌ای طرح مساله می‌کنند که انگار توسعه‌ای در غرب رخ داده و آن‌ها جلوتر از ما هستند و حالا ما باید به آن‌ها برسیم و خود را با ایشان مقایسه کنیم و برای یافتن دلیل این عقب‌افتادگی به اتفاقی که در جایی در تاریخ ما رخ داده ارجاع می‌دهیم. به نظر من به جای این که برسیم چرا عقب‌مانده‌ایم، باید بکوشیم نشان دهیم که نوع بودن ما در جهان چیست. سوال جامعه‌شناختی به معنای اخص کلمه چیزی جز این نیست" (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۵۱-۱۵۰). ایشان در جای جای آثارش توصیه می‌کند که به جای پاسخ به پرسش چرا عقب‌مانده‌ایم، به این پرسش پاسخ دهیم که چرا و چگونه جامعه ایران به رغم از دست رفتن بسیاری از عناصری که ضامن بقای آن است همچنان تداوم دارد؟. با اقتباس از همین نوع سوالی که توفیق طرح می‌کند می‌توانیم بگوییم که غرب و شرق، سنت و مدرنیته و... با هم ترکیب شده‌اند و این ترکیب چطور به‌عنوان امری ناممکن تداوم یافته است؟ مشخصاً پاسخ نگارنده تحقیق حاضر این است که؛ جامعه ایران سنت خود را در کانال مدرنیته و الایش^۲ داده است و شکل تصعید یافته^۳ آن سنت را محقق کرده است. در حالی که این تکنیک تصعیدی از نگاه همه کسانی که به موضوع عقب‌افتادگی ایران پرداخته‌اند و یا کسانی که ذیل نظریه پسااستعماری قرار می‌گیرند دور مانده است، گویی این‌جا کنشگر، جامعه و سنت در مقابل مدرنیته منفعل بوده است و هیچ داینامیکی در عصر استعمار و پسااستعمار نداشته و ندارد. اما عجیب آن است که توفیق که قائل به نظریه پسااستعماری می‌باشد خود در دام نگاه سوژه‌زدای نظریه پسااستعماری می‌افتد و قائل به رابطه تصعیدی میان مستعمره و استعمارگر نیست. همان‌طور که نگاه‌گذاری، سوژه تاریخ ایران و تحولات و انقلاب‌ها و تغییرات را نادیده می‌گیرد، نگاه پسااستعماری نیز مستعمره را منفعل محض تلقی می‌کند. گویی سوژه تاریخ ایران در برابر استعمار و

۱. توفیق اصطلاح لهجه‌های مدرنیته را از شولتسه اقتباس کرده است و کتابی از او را نیز (شولتسه، ۱۳۸۹) ترجمه نموده است؛ در خصوص برداشت او از لهجه‌های مدرنیته شولتسه می‌توانید به‌گفت‌وگویی ابراهیم توفیق با عنوان لهجه‌های مدرنیته، مراجعه کنید. البته ایده تجربه‌های متکثر و تکینته مدرنیته را می‌توانید در کتاب تجربه مدرنیته مارشال برمن نیز جستجو کنید. اما شاید علت این که شولتسه و نه برمن مورد توجه توفیق قرار گرفته است این باشد که شولتسه همان تکینگی تجربه‌های مدرنیته را در بافت پارادایم پسااستعماری طرح نموده است و از آن یک پیکره‌بندی پسااستعماری ارائه نموده است تا آن را به‌آپاراتوسی برای مقابله با پدیده‌ی پسااستعمار و دولت‌های پسااستعماری بدل کند، بنابر این بیش از برمن مورد توجه توفیق قرار گرفته است. دکتر ارمکی نیز به‌رغم اشاره به‌اهمیت این تکینگی تجربه مدرنیته، نه از برمن نامی می‌برد و نه از شولتسه. اما به‌حال این تکینگی و خاص‌بودگی مدرنیته در عصر پهلوی بنا بر آنچه از مقاله مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیا لیسیم تحلیلی از دولت در عصر پهلوی (۱۳۸۵)، برداشت می‌شود، لهجه‌ای شبه‌پاتریمونیا ل یا پاتریمونیا ل تکامل نایافته دارد.

۲. Sublimation

۳. در پی مکانیسم دفاعی واپس‌رانی امیال به‌سطح نهاد (Id)، آن امیال از طرق مورد تایید ابرمن (Superego)، قانون، و شرایط الزام‌آور بیرونی، تحقق می‌یابد. فرایند اخیر در عرف فرویدی، والایش و تصعید نامیده شده است.

پسااستعمار در انفعال محض بوده است در حالی که استعمار و پسااستعمار توسط سوژه‌ی ایرانی مورد نفی اثباتی و واژنش^۱ قرار گرفته است و نه انکار به معنای فرویدی^۲. همان‌طور که مدرنیته نیز توسط سنت، تصعید یافته است و سنت متوطن در سوژه، خود را در مدرنیته‌ای تکینه بارگذاری کرده است. البته آنچه توفیق در خصوص لهجه مدرنیته ایرانی، شبه پاتریمونال یا پاتریمونال تکامل نیافته می‌نامد (توفیق، ۱۳۸۵) مغایر با تئوری لهجه‌های مدرنیته است زیرا هم لفظ پاتریمونال و هم تکامل نیافته دانستن آن به کلی نقطه مقابل تلقی متکثر از مدرنیته قرار می‌گیرد و فرض تکنیکی مدرنیته ایرانی را یک بار دیگر تخریب می‌کند. باری، به‌رغم بسنده نبودن سطح و میزان توجه توفیق به روابط سیستماتیک میان امور می‌توان گفت که ایشان به نسبت سایر صاحب نظران ایرانی، توجه بیشتری به این روابط نشان داده است و علاوه بر مواردی که در بالا در خصوص نگاه نظام‌مند ایشان در خصوص مناسبات میان لهجه ایرانی مدرنیته با نظریه گذار و ارتباط این دو با پارادایم مدرنیزاسیون و عناصر دیگر گفتیم، می‌توان به نگاه غیرمستقیم ایشان به روابط سیستماتیک که نشان از دقت ضمنی و نیم نگاه مداوم او به مناسبات نظام‌مند است نیز اشاره کرد از جمله به تبعات معرفتی گفتمان‌ها و پارادایم‌های موجود در اجتماعات علمی ایران.

نتیجه‌گیری

جمع‌بندی فراتحلیل تحقیق حاضر از آثار و آراء توفیق نشان می‌دهد که به رغم دقت نظر کم نظیر ایشان در مطالعه تاریخ اجتماعی ایران، و فهم درخشان از رسمیت یافتن لحظه حال به عنوان محرک دانش و معرفت، پروژه علمی ایشان درگیر در آسیب‌هایی از این جمله است؛

- فقدان مطالعه مناسبات سیستماتیک میان دانش و سرشت قدرت مآب دانش،
- تقلیل روابط سیستماتیک میان دانش و اراده به قدرت، به مناسبات میان دانش و بلوک قدرت،
- تقلیل نظام دانش به محتوای دانش،
- تعلیق چگونگی گسست از گفتمان گذار،
- مغفول باقی گذاشتن بحران بازنمایی در رابطه میان نظام تولید دانش و وضعیت جامعه،

۱. Verneinung (به آلمانی)، denegation (به فرانسوی)

نفی اثباتی عبارت از کلامی است که در عین رد و انکار مطلبی، آن را مورد تأیید قرار دهد. ظاهر سلبی آن آشکارکننده مضمون ایجابی آن است که به جهت دفع امیالی که به‌ضمیر ناآگاه رانده شده‌اند، به‌نحو دیگری ظاهر می‌شود... نفی اثباتی تابع منطق دفع امیال است ولی ما را به‌درک ظریف و دقیق‌تری از آن رهنمون می‌شود، بدین معنی که نشان می‌دهد مکانیسم دفع امیال در عین کارگزاری تا حدی این امکان را به‌فرد می‌دهد که نسبت به‌میل و آرزومندی دفع شده خود اندکی آگاهی یابد. خلاصه آن که میل دفع شده از لحاظ عقلی پذیرفته می‌شود ولی ماهیت دفع شده آن همچنان به‌قوت خود باقی می‌ماند (اسون، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

۲. Sigmund Freud

- غفلت از ناتوان سازی سوژه در گسست از خوانش گذرا از حال توسط نظریه پسااستعماری،
- نقد ایدئولوژی به‌رغم باور به‌ضرورت نقد مبنای وجودی ایدئولوژی،
- قرار گرفتن نظریه حال در معرض پروبلماتیک نظریه‌تداوم و ...

منابع

- اسکاچپول، تد (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- اسون، پل-لوران (۱۳۹۴)، *واژگان فروید*، ترجمه کرامت موللی، تهران: نشر نی.
- اونز، دیلن (۱۳۸۷)، *فرهنگ اصطلاحات مقدماتی لکان*، ترجمه مهدی رفیع و مهدی پارسا، تهران: گام نو.
- بدیو، آلن (۱۳۸۸)، *فلسفه، سیاست، هنر، عشق*، مراد فرهادپور، صالح نجفی، علی عباس بیگی و جمعی دیگر از مترجمان، تهران: نشر رخداد نو.
- بدیو، آلن (۱۳۹۵)، *فلسفه و رخداد*، علی فردوسی، تهران: نشر دیبایه.
- بودریار، ژان (۱۳۹۴)، *نظام اشیاء*، پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۹۷)، *زندگی سراسر حل مسئله است*، شهریار خواجهیان، تهران: نشر مرکز.
- پیتون، پال (۱۳۸۷)، *دلوز و امر سیاسی*، محمود رافع، تهران: نشر گام نو.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵)، ((مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم تحلیلی از دولت در عصر پهلوی))، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۷، شماره ۱: از صفحه ۹۳ تا ۱۲۵.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۷)، ((از جامعه‌شناسی سیاسی تا جامعه‌شناسی دولت))، مصاحبه کننده اسماعیلی، محمد جواد؛ منیری، مریم، *مجله رشد آموزش علوم اجتماعی*، دوره ۱۰، شماره ۳۹: از صفحه ۳ تا ۱۱.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۷)، مبانی معرفت شناختی و روش شناختی علوم فرهنگی در سنت آلمانی، <http://towfigh.blogfa.com> (مرداد ۱۳۹۸).
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۸)، آسیب شناسی گفتمان‌های هویتی و علوم اجتماعی، <http://towfigh.blogfa.com> (مرداد ۱۳۹۸).
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۹)، ((وضع‌شناسی آموزش علوم اجتماعی: دست در گریبان جامعه ناممکن))، مصاحبه کننده: هاشمی مدنی، مرتضی؛ ملاعباسی، محمد، *مجله زمانه مرداد*، دوره جدید، شماره ۹۰: از صفحه ۲۶ تا ۳۱.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۰)، ((جامعه دوران گذار و گفتمان پسا استعماری))، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۲، شماره ۱ و ۲: از صفحه ۱ تا ۳۵.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۰)، ((علوم انسانی ایرانی، به افق دهه ۸۰؛ بحران یا سکون))، *مجله مهرنامه*، دوره ۸، شماره ۱۱: از صفحه ۳۸ تا ۴۹.

خواستنی انتقادی از مطالعات جامعه‌شناسی در ایران ذیل اکتون تبارشناختی (با تاکید بر آثار و آراء دکتر ابراهیم توفیق)

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۱)، ((تاریخ‌نگاری آکادمیک))، مناظره داریوش رحمانیان و ابراهیم توفیق، *مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دوره ۱۵، شماره ۱۷۲: از صفحه ۸ تا ۱۹.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۲)، ((واقعه مشروطه و منطق امپراتوری))، *روزنامه بهار*، ۱۹ اردیبهشت، شماره ۱۱۸: از صفحه ۹ تا ۱۱.

رحمانیان، داریوش (۱۳۹۲)، ((تاملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران))، مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان رشته‌ای، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، از صفحه ۱۰۳ تا ۱۲۶.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳)، موانع اندیشیدن به دولت در ایران، <http://farhangemrooz.com>، (مرداد ۱۳۹۸).

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳)، جامعه‌شناسی ما ضد تاریخی است، <http://towfigh.blogfa.com>، (مرداد ۱۳۹۸).

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۴)، ((پرسش علل عقب ماندگی ما و فکر تاریخی نخبه‌گرا))، *ماهنامه فرهنگ امروز*، دوره ۳، شماره ۱۰: از صفحه ۹ تا ۱۵.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۵)، جک گودی به چه کار ما می‌آید؟، <http://farhangemrooz.com>، (مرداد ۱۳۹۸).

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶)، *درباره نظام دانش*، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۷)، ((شرق‌شناسی و جامعه‌شناسی شرقی، سخن‌رانی در همایش تفکر اجتماعی و جامعه‌شناسی در خاورمیانه معاصر))، انجمن جامعه‌شناسی ایران، ۷ و ۸ خرداد.

توفیق، ابراهیم؛ سپهران، کامران، ابادری، یوسف (۱۳۹۷)، ((نقد و بررسی کتاب تئاترکراسی در عصر مشروطه))، *روزنامه شرق* ۱۳۹۷/۲/۱۸، شماره ۳۱۴۲.

توفیق، ابراهیم؛ کاتوزیان، همایون؛ خانیکی، هادی؛ فانعی راد، محمد؛ و... (۱۳۹۵)، بررسی و نقد آثار همایون کاتوزیان در کنفرانس جامعه‌شناسی تاریخی ایران، <http://farhangemrooz.com>، (مرداد ۱۳۹۸).

جوادی، علیرضا؛ توفیق، ابراهیم (۱۳۹۱)، ((تأملی معرفت‌شناختی بر جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران))، *مجله مسائل اجتماعی ایران*، دوره ۱۲، شماره ۱: از صفحه ۵۹ تا ۸۴.

رنکین گودی، جان (۱۳۹۳)، *سرقت تاریخ*، نرگس حسن لی، تهران: نشر امیرکبیر.

شولتسه، راینهارد (۱۳۸۹)، *تاریخ جهان اسلام در قرن بیستم*، ابراهیم توفیق، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۶)، *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: انتشارات کویر.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۶)، *زوال اندیشه سیاسی؛ گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران*، تهران: انتشارات کویر.

فرتر، لوک (۱۳۹۲)، *لویی آلتوسر*، امیر احمدی آریان، تهران: نشر مرکز.

فوکو، میشل (۱۳۷۸)، *نظم گفتار*، باقر پرهام، تهران: نشر آگاه.

فوکو، میشل (۱۳۹۷)، *خاستگاه هرمنوتیک خود*، سرخوش؛ نیکو، جهان‌دیده؛ افشین، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

کچوییان، حسین؛ توفیق، ابراهیم؛ قانعی راد، محمدمین (۱۳۹۰)، ((مشکل علوم اجتماعی پیوند آن با شرق شناسی است))، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، دوره ۹، شماره ۴۴ و ۴۵: از صفحه ۱۳ تا ۲۵.
گلچین، مسعود؛ توفیق، ابراهیم؛ خورسندی، زهره (۱۳۹۰)، ((تحلیل گفتمان روشن فکران ایرانی درباره ی علوم جدید. از تأسیس دارالفنون تا تأسیس دانشگاه تهران))، *مسائل اجتماعی ایران*، دوره ۱۶، شماره ۱: از صفحه ۷۵ تا ۱۰۶.

موللی، کرامت (۱۳۹۵)، *مبانی روانکاوی فروید- لکان*، تهران: نشر نی.
ناطق، فرجاد؛ توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶)، ((تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران تاملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲))، *مجله دولت پژوهی*، دوره ۳، شماره ۱۱: از صفحه ۱۶۱ تا ۱۹۹.
ناطق، فرجاد؛ توفیق، ابراهیم (۱۳۹۲)، ((تبارشناسی روشنفکری در تاریخ مشروطه ایران. سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵))، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره ۷، شماره ۴: از صفحه ۱۶۰ تا ۱۸۶.

